

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مجید کاوه
۰۳.۰۲.۱۰

چپ مدالگیر، ابزاری جز عصبانیت و دشنام ندارد

ع. حامی که از مدتی وارد معرکه دفاع از چپ مدالگیر شده، چنان با عصبیت شمشیر میچرخاند و دشنام میدهد که هر آدم اندک آشنا با این چپ میدانند که او میراث دار واقعی امام مریضش بوده، غیر از منش لومپنی چیزی از او نیاموخته و با چنین منطقی قادر به شوراندن بال مگسی هم نشده، زیان آنان نه متوجه ما بلکه لگد سنگینی بر پوزه به خاک مالیده خودشان میباشد.

و اما در عمق قوله های به فلک رسیده این «پسترآمده» چند چیز به روشنی هویدا است. اول «اوگار» شدگی، دوم «وارخطایی» و سوم «شاریدگی». هر نویسنده ای که با چنین دشنام ها، کلی گویی و جملات پر طمطراق اخلاقی بخواهد خوانندگان را مجاب سازد، نه تنها موفق به چنین کاری نخواهد شد بلکه میدان را خواهد باخت، چیزی که در عمل میتوان دید. این را یاران و صف اولی های آقای حامی اگر در دل نمیفهمیدند، فریاد نیز زدند که «کنده شاریده» و یا امام شان با وارخطایی ابلاغ نمیکرد که «چشم سرخ کردن سر پولها را از سر بیرون کنید».

قوله های اخیر آقای حامی که آسمان را میشکافتد، زبان تمام چپ های مدالگیر بیست که میخواهند در انبان هم سگ دوی های انجویی، پروپوزل سازی، مشتمالی جاسوسان غربی و بالاخره با لمیدن در آغوش سران اشغال و خم شدن به پای مدال های متجاوزان پول کمایی کنند و بانکها را بترکانند و هم اداهای کمونیستی و انقلابی (آنها در لفافه) داشته، نسلی از شعله ای ها را فاسد نمایند. اینان برای پوشاندن خیانت ها و انحراف های شان از جنبش کبیر شعله ای و مائو، دزدیده دزدیده، نقل و قول می آورند و بسیار اخلاقی و تند مینویسند و دیگران را بر سر همان کارهایی فحش و دشنام میدهند که خود هزار بار آنها را انجام داده اند. این کثیف ترین اپورتونیزم و انحرافیست که باید آنرا وسیعاً افشاء کرد و نگذاشت که این منحرفان از یکسو زیر بیرق اشغال و تجاوز، کثیف ترین مدالها

را از دستان خونچکان اشغالگران به گردن بیاویزند و از سوی دیگر از دیالکتیک و تضاد حرف بزنند.

در ابتداء به چپ‌های مائوتسه دون اندیشه‌ای که بی‌هراس‌قوله‌های حامی و تمام‌چپ‌های مدالگیر و مدافعان خادی - پرچمی آنان را به آسمان بلند نموده، درود میفرستم. زیرا فقط این دلاوران و میراث‌داران کبیر شعله‌جاویدی‌ها بودند که بالاخره صدای سالوسانه‌اینان را در گلوی شان شکستند و چنان خوار و ذلیل‌شان کردند که حال اقدام به صدور «بخشایش‌نامه» به اعضای شورای انقلابی نجیب، این دلقکان فرومایه تجاوز شوری و قاتلان هزاران هموطن ما، میکنند.

اگر مقابله و مبارزه پیگیر مدافعان راستین اندیشه‌مائو در سالهای اخیر نمیبود، چپ‌مدالگیر میتوانست عده‌ای از جوانان و نوجوانان نارس ما را در دام تئوری «مداخله»، مامور «انجو» و «انتقاد رفیقانه» از اشغالگران خونخوار، در باتلاق انقیاد و خیانت فرو برند و انحراف عجیبی بر بخشی از جنبش شعله‌ای مستولی سازند. اما حال با اینکه بنا بر مشکلات مالی و پناه یافتن برای تحصیل و دهها مشکل مادی دیگر چند جوانی در کنار آنان باقیمانده، اما این جوانان هرازگاهی برای این طرف معاذیری را پیش نموده و صادقانه میگویند که خوب است حداقل از پول‌های باد آورده‌اینان، ما هم برای تحصیل خود سود ببریم، اما این را بلا استثناء ابراز میدارند که فکر و نظر ما در مورد عملکردهای خاینانه‌اینان سر جای خود باقیست و گاهی رهبران منحرف اینان را نخواهیم بخشید.

جناب حامی که باچند جمله اخلاقی و کلمات پرتنطنه خواسته از مدال‌های امپریالیستی ملالی جویا به عنوان «یک تاکتیک» و «استفاده از تضادها» دفاع نماید و ما را چپ‌دگماتیک بنامد، چنان سطحی‌نگری و کلی‌گویی نموده که معلوم است خوانندگان ازین لاطائلات جز نتیجه‌ای به عکس چیزی به دست آورده نمیتوانند. حامی فکر میکند که دستگاه‌های استخباراتی امپریالیستی مثل او ساده، مغز خورده و بدون حساب و کتاب اند که بیخار در سایت‌ها با ملغمه‌ای از چپ‌ها به این قضیه برخورد کنند و اینان هم بگویند که ما امپریالیست‌ها را با گرفتن این مدالها بازی میدهیم و آنان هم ندانند و به همان خریت‌شان ادامه دهند!! این ساده‌لوحی‌ها و احمق‌اندیشی‌های خود را باید حامی جان‌پله بخورد. مدالگیران شاید بتوانند با چنین استدلال‌های احمقانه امثال خود را بازی دهند، اما معلوم است که انقلابیون ژرف‌نگر این استدلال‌های اشتوکانه را مسخره کرده، دم خروس‌شان را برای همه نمایان میسازند.

در میان مدالگیران، این آقا که خواسته‌مقداری‌عالمانه‌تر از سبکسران پیشین چون یاسر و مصباح بحث کند و محفوظات خود را از تئوری‌های مارکسیستی به نمایش بگذارد، در ادامه برایش خواهیم فهماند که اگر آسمان و ریسمان را به هم بدوزد ممکن نیست رابطه‌ی به عکس چنین خفت

هایی را با چنان تئوری های علمی به نفع خود وارونه نماید و الی که فکر کند که همه خوانندگانش چون خود او مغز دراز گوش خورده اند.

در میان چند نوشته حامی که زبان حال تمام مدالگیران (چپ منحرف) است و دستی از امام مریضش را در میان آنها به آسانی میتوان یافت، نوشته «لمبه هم شعله ورتز شد» را برگزیده ایم. درین نوشته ها از یکسو مدالگیری و **از سوی دیگر تئوری سرایی کمونیستی آقای حامی به مرغی میماند که گویند چتلی میخورد و وقتی پرسیدند چرا؟ پاسخ داد که چتلی صفر ابر است، بعد به چوبش بستند که هم چتلی میخورد و هم داکتری میکنی،** و حال که این آقا هر دو کار را میکند، باید روی چند نکته نوشته اش عمیقتر ایستاد و برایش فهماند که بین داکتری کردن و چتلی خوردن یکی را انتخاب نماید.

اما قبل از همه باید تذکر داد که برخورد ما در تمام نوشته ها با ملالی جویا، برخورد با شخص او نبوده، چون میدانیم که این «زن مظلوم» در کجای پس پشت امام قرار دارد و گاه چه رنج هایی را ازین طریق متحمل میشود و تا جایی این را هم مطمئنیم که او هر زمانی به حداقل پختگی سیاسی رسید، اولین اقدام او تف انداختن بر مدال هایی خواهد بود که اکنون به گردنش حلقه میکنند. درین جا روی اساسی صحبت های ما متوجه او نه بلکه به سوی منحرفان نیست که وی را برای انجام چنین اعمال ننگینی استعمال میکنند و خود از آن سود میبرند.

مشعل بدستان اندیشه مائو که وظیفه ای جز مبارزه در برابر امپریالیزم و ارتجاع ندارند و نمیتوانند در مقابل منحرفان پستی که با قلاده نمودن مدالهای اشغالگران، توده ها را به انحراف میبرند و روشنفکران انقلابی را به پابوسی اشغالگران خم میسازند، آرام و ساکت بنشینند و به اصالت شان پشت کنند، که اگر کنند مثل اینان خاین و منحرف میباشند، الی که مدالگیران بگویند که ما از همین دروازه های غربی «داد» می خواهیم، «انجمنی» و «دموکرات» شده ایم، اگر هر سرجاسوسی را چاپی و مشتمالی میکنیم به شما چی؛ اینان عزیزان، دوستان و دوستداران ما هستند، ما به مارکس و مائو تان کاری نداریم، شما به دوستان خادی - پرچمی ما کاری نداشته باشید، ما راه نجات مردم افغانستان را ریفورمیزم و انجو میدانیم، راه نجات مردم از شر جنگسالاران را در دروازه های «یوناما» یافته ایم و «حقوق بشر» را با افراد کرایبی تجلیل میکنیم، با خلقی ها و پرچمی ها «جبهه ملی دموکرات» میسازیم، از جاسوسان غربی و یونامایی می خواهیم که در کنار جاده «بابه مزاری» به نام شهدای ما هم جاده ای را نامگذاری کنند و محلی به نام شهداء را در کابل بسازند، سفارتخانه های عزیز غربی همچنان برای ما جوخه جوخه ویزه صادر کنند و غیره. در آن وقت ما نه تنها حرفی در باب شما نخواهیم نوشت بلکه مهارت های تان را به عنوان یک جریان ضد اندیشه مائو تحسین هم خواهیم کرد. وقتی آقای حامی ما را «چپ دگماتیک» مینامد، ترسیده

ترسیده می‌خواهد بگوید که او و ملالی جویا مارکسیست های واقعی و اصیل هستند و اندیشه مائو حکم میکند که با استفاده از تئوری تضاد مائو پای هر چه اروپایی و امریکایی است را باید لیسید و مدال «شجاعت» آنان را بر حلق آویخت، که اگر چنین ادعایی ندارند پس تئوری پردازی های حامی و هدایتگران او در محکوم نمودن ما به عنوان «چپ دگماتیک» چه معنی دارد؟ ما که خود را پیروان مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائو میدانیم و در پرتو این اندیشه کبیر و فنا ناپذیر مشی، برنامه و جهت کار ما مشخص است و در مورد تمام مسایل جاری نظر خاصی داشته، گاهی کتمان ننموده ایم، ازین منظر شما را به بحث طلبیده و زدن هم به نعل و هم به میخ و بحث های کجدار و مریز شما را که همان نحوه «داکتر مرغی» است، دشمنی با این اندیشه میدانیم و به کسی اجازه نخواهیم داد که گردن بلند آن را به پای سردمداران بورژوایی خم سازند. اندیشه ای که رسالت آن کندن گور بورژوازی است، نه تسلیمی و مورد تفقد، دلجویی و حمایت این خونریزان قرار گرفتن. ما درین جا روی چند نکته حامی مکث میکنیم:

وی در ابتداء صفتبندی ضد مارکسیستی را که میتواند فقط از مخیله بیمار او و هدایتگرانش تراوش کند، اینطور بیان میدارد: «امروز جامعه ما به دو صف انقلابی و ضد انقلابی تقسیم شده است و عملاً هیچ صف سومی وجود ندارد و الی در مخیله بیمار و کودکانه چپروان. در یکطرف جنایتکاران جنگی مانند سیاف، گلبدین، ربانی، خلیلی، قانونی و اوباشان شان و در جهت مقابل مردم مظلوم و بلا دیده ای ما».

آیا چنین صف بندی از سوی کسانی که خود را شعله ای و پیرو اندیشه مائو دارند، بسیار مسخره نیست؟ این صف بندی برای کسانی مقبول می افتد که اعتقادی به اشغال کشور نداشته باشد، و باور داریم که حامی اینقدر لوده و نادان نیست که نداند در شرایط کنونی صف بندی انقلاب و ضد انقلاب چگونه رقم میخورد، اما او مشکل دارد. همان مشکلی که ما آنرا «انحراف» مینامیم. مشکلی که در تمام عملکردهای مدالگیران مشهود است، ورنه جویای بیچاره را حکم نمیکردند که برای هر مدالی کمر خم نماید. در شرایط کنونی، جامعه ما مستعمره - نیمه فئودالی است که در یکطرف اشغالگران به سردمداری ایالات متحده امریکا و متحدان درجه اول آن (انگلیس، فرانسه، المان و ایتالیا که بیشترین سرباز و پول در افغانستان متمرکز کرده اند)، دولت مزدور، رهبران و قومندانان جهادی، سران برخی از احزاب قانونی و دوستم، برخی از سران طالبان، جاسوسان تکنوکراتی که از هر کسی بیشتر به کوبیدن و محکم کردن میخ اشغال در وطن ما مصروف اند و بالاخره سران دفاتر یوناما در افغانستان همه در صف ضد انقلاب قرار دارند. تمام این جناح ها در دو طبقه بورژوا کمپرادور و ملاک ارضی قرار داشته و در سوی دیگر کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی قرار گرفته، سیمای زحمتکشان افغانستان را بیان و ملت ما درین اکثریت خلاصه

میشود. مارکسیست ها در شرایط اشغال کنونی کشور ما صف مردم و ضد انقلاب را اینطور مشخص میسازند نه اینکه اشغالگران را فراموش کرده و فقط چند جنگسالار را در صف ضد انقلاب جا دهند. مثلاً اگر در شرایط فعلی ملک ما با این صف بندی از مدالگیران پرسیده شود که در میان دو جنایتکار یعنی قانونی و وزیر دفاع ایتالیا کدام یکی برای استقلال افغانستان خطرناکتر است، حتماً میگویند قانونی، و یا اگر پرسیده شود که آیا در وضعیت فعلی کشور ما باز هم در میان دو جنایتکار مثلاً رابرت گیتس و یا شینواری کدام یکی خطرناکتر است، حتماً شینواری را معرفی میکنند، چون ملالی جويا دومی ها را مورد دشنام و ملامت قرار میدهد و از اولی ها مدال و حمایت به دست می آورد و ازین دوستان (مخصوصاً ایالات متحده امریکا) میخواهد که «مسئولیت شانرا در افغانستان به سر برسانند». اینکه چه مسئولیتی، از نظر او همان به جان هم انداختن امپریالیست ها و جنگسالاران و استفاده از تضاد میان آنان میباشد که بالاخره امریکا باید صف ضد انقلاب آقای حامی را به عدالت بکشاند و محاکمه کند که در آن صورت امریکایی ها هم در صف مردم افغانستان و فرزندان راستینش قرار میگیرند!! در حالیکه برای توده های مردم افغانستان روشن است که امریکا و متحدان او در اجرای «مسئولیت» های شان کوچکترین تعلل و فروگذاشتی نداشته، همین اکنون به قتل بیدریغ مردم ما مصروف اند؛ مواد مخدر، آثار باستانی و ذخایر زیر زمینی افغانستان را میبرند، در بگرام به ارزش ۶۰ میلیون دالر برای هموطنان ما «زندان طلایی» ساخته اند، دستگیری و شکنجه هموطنان ما به وسیله سپیشیل فورس امریکایی لحظه ای معطل نمیشود، روزانه صدها فقره تسلیحات شان در افغانستان امتحان میگردد، اردوی مزدور و پولیس پوشالی را برای سرکوب مردم افغانستان سازماندهی میکنند (همانی که انجنیر واسع - مدیر مسؤول روزگاران - سخت به آن دلداده بود و تبلیغ آنرا درج صفحات روزگاران میکرد) و غیره. اما با تمام این جنایات این ملالی جویاست که دوستانه و رفیقانه برایشان تعیین تکلیف میکند و معلوم نیست این متجاوزان چرا باید به فرمان ملالی جان سر بگذارند و به فرمایش او اقدام به زدن و درو کردن ریشه های خود در افغانستان کنند!! اگر امریکایی ها مثلاً همان دشمنان اصلی آقای حامی در صف بندی بالایش (سیاف، ربانی، گلبدین، قانونی، خلیلی، محقق و...) را گرفتند و تیرباران کردند، مشکل اصلی و تضاد عمده مردم ما با اشغالگران حل میگردد؟ حامی صاحب و امام او وقتی با خواندن چند جمله تمجیدی به ملالی جويا، حاضرند یکی از جاسوسان کهنه کار کی جی بی را اعاده حیثیت کنند، با بخشیده شدن مدالی از سوی اشغالگران امریکایی به این «اسطوره مقاومت» از اعطای حکم اشغال ابدی و تحویل قبالة افغانستان به امریکا، المان و ایتالیا آیا دریغ خواهند ورزید؟ مخصوصاً که اگر فند و ویژه هایی هم به دنبال داشته باشد، در آن حال این داد و دهش چارقاته نخواهد شد؟

آقای حامی! این را میدانیم که امام تو «دگماتیک» نیست، چون میخ اشغال را آگاهانه میکوبد و آنرا در زورق چپ میپوشاند و آیا غیر از پروژه، فند، انجو، پروپوزل، جایزه و مدال یک لحظه به چیزی دیگری می اندیشد؟ که اگر چنان نمیبود آیا تا حال مشی و برنامه منظمی برایتان تدوین نمیکرد و از جلد فاشیزم فردی بیرون نمی آمد؟ کدام یکی ضرورت عاجلتر برای یک سازمان انقلابی است، مصروفیت در فند و مدال و یا مشی و برنامه؟

بعد از یازده سپتمبر که اشغالگران امریکایی و متحدان آن در ناتو، افغانستان را به اشغال کامل خود در آوردند، دیگر جنگسالاران به جنایتکارانی مبدل گشتند که باید دساتیر بداران متجاوز شان را مو به مو به اجرا در آورند و با اینکه گیرول شیرون مسؤل سازمان سیا در مذاکرات تاجیکستان رسماً گفته بود که «سیاف از خود ماست» اما با چند بار قد بلندک های سیاف، فقط با رفتن چند عسکر امریکایی به پغمان زیر نام تلاشی خانه او، چنان چُپ و ساکت شد که از آن به بعد حتی در جمع خران ولسی جرگه هم کمتر عر میزند. اما امریکایی ها و متحدان دست اول او که در افغانستان مصمم به تشکیل طبقه بورژوا کمپرادور نیرومندی هستند تا تمام وسایل سرکوب، سرمایه گذاری و ریختن سود به دامن کمپنی های سرمایه داری غربی را به عهده آن طبقه بگذارند و به این خاطر به دنبال چنین مدیرانی هستند، اکنون افرادی چون احدی، زاخیلوال، فرهنگ، شهرانی، اتمر، زلمی رسول، بیلاقی، فاروقی، فاروق وردک، رحیم وردک و غیره با دهها جاسوسی که در رأس انجوها قرار دارند، برای آماده ساختن چنین فضایی که حداقل این اشغال نود سال دوام بیاورد، کار میکنند. آیا درین روز گار که انقلابیون وظیفه تحلیل مشخص از اوضاع مشخص را دارند، این تکنوکرات ها و دموکرات ها برای تثبیت تئوریک و عملی اشغال کشور ما، کارهای مهمتری از جنگسالاران به عهده ندارند و برای این اشغال موثر تر نیستند؟ اگر انکار نمیکنید، چرا در صف بندی ها ازین مزدوران و جاسوسان به عنوان دشمنان خلق نامی نمیبرید؟

با اینکه حامی، مصباح، یاسر و مدافعان دیگر ملالی جويا چپ میگویند، اما نامی از شعله ای، مارکس و مائو بر زبان نمی آورند و تصمیم ندارند که پل های پشت سر را ویران سازند. اما ما مصممیم که تا زمانی حامی، مصباح، یاسر، امام و صف اولی هایشان رک و راست یا مارکسیست و یا ضد مارکسیست نشوند، اجازه نخواهیم داد که هم به نعل و هم به میخ بزنند. وقتی انقلابیون مائوتسه دون اندیشه منحرفان چپ را در نوشته ها بی نقاب میساختند و از موضع لنینی انقلاب دفاع میکردند، یکی از صف اولی های آقای حامی دست به دست میمالید که با این سرخ نمایی ها حتماً کار ما هم خراب خواهد شد!! اینکه چرا با سرخنمایی های ما کار رهبران آقای حامی خراب میشود، همه میدانند، اما توصیه ما برای شان این است که به هر حال نباید شیشه بار کرد تا از هر نوشته ای بر خود لرزید.

در ادامه، داکتر مرغی آقای حامی گل کرده و موشکافانه، تئوری سیاست و تفنگ را به میدان می آورد و اینجاست که او را باید سخت به چوب بست. «تفنگ مجرد وسیله کشتار است، اما عملاً یکی آنرا برای شکار حیوانات به کار میبندد، امپریالیست ها و عوامل بنیاد گرای شان از آن برای کشتار خلق و فرزندان راستینش کار میگیرند و توده های مردم به روفتن استعمار و ایادی آن از تفنگ سود میبرند».

درین جا اگر منظور حامی باز هم تکرار پس سبقی های او نباشد، باید بر چشم پارگی های او آفرین گفت که اینطور درس تفنگ و مخصوصاً روفتن استعمار و کشتار خلق افغانستان و فرزندان راستینش را میدهد. در شرایط کنونی نیروهای استعماری در افغانستان غیر از امریکایی ها، انگلیسها، المانها، ایتالوی ها و اسپانوی ها چه کسانی اند که به کشتار فرزندان راستین مردم افغانستان میپردازند، همین هایی که نه تنها از شما حمایت میکنند بلکه برای تان فند و مدال قلاده میکنند. اگر آقای حامی مدالگیران چپ را فرزندان راستین مردم افغانستان مینامند، اینان اکنون مورد حمایت این استعمارگران قرار دارند و این شمائید که از آنها میخواهید تا جنگسالاران را به محاکمه بکشانند. این بیان تئوری های شما جز اینکه خود تانرا افشاء کند کار دیگری در توجیه انجوگرایی ها و مدال گیری های شما به سر رسانده نمیتواند. آیا ملالی جویا این استعمارگران را که به کشتن مردم افغانستان اشتغال دارند، میشناسد؟ اگر میشناسد پس چگونه نسبت به هر فرد و نیروی دیگر قادر به تسخیر این همه سفارتخانه ها شده است؟ چگونه دل وزیر دفاع ایتالیا قصاب مردم افغانستان و وزیر خارجه آن را ربوده و معنی حمایت رسمی اینان از «اسطوره مقاومت» آقای حامی چه معنی دارد؟



در شرایط کنونی کشور ما که پنجه خونین تجاوزگران بر سینه‌ی مام او خلیده، به اثبات رسیده که هیچ کشوری بدون رضایت شبکه‌های استخباراتی شان یک قران هم به کسی نمیدهد و طوری که روزی امام تو نوشته بود «هیچ انجویی نیست که دم آن زیر پای شبکه‌های جاسوسی قرار نداشته باشد»، پس باید قبل از آنکه چنین درس‌های تئوریکی را نوشت با این مسایل حساب خود را پاک کرد و بعد این درس‌ها را به فرزندان راستین مردم افغانستان داد. وقتی بلافاصله مینویسد که «این فکر کودکانه و بیماران تنبل چپ میباشد که ... تحلیل و تجزیه تضادها را بر پایه واقعیت‌ها ندارند و به گفته‌ی مردم با یک نه و صد آسان غیر از خود دنیا را چپ و راست بگوید، بحث در رابطه با اصول تاکتیکی انقلابیون را که سود بردن از تضادها، مزوی ساختن دشمن اصلی و درهم کوبیدن یکایک دشمنان مردم میباشد». ما درین جا با جملات آخر آقای حامی که زیر آنها خط کشیده‌ایم، کاملاً موافق میباشیم. اما آیا رهبران حامی نیز با آنها موافق اند و آیا آنها را در عمل پیاده میکنند؟ آقای حامی! شما که با این کلی‌گویی می‌خواهید ما را «دگماتیک» بنامید، چرا یکبار کار خود را در عمل با این تئوری‌ها میزان نمیکنید؟ ما چه کسانی را چپ و راست اما بی دلیل و برهان مارکسیستی کوبیده‌ایم؟ اگر شما هم از لیسیدن پاهای متجاوزان به ناموس وطن، دست بکشید و بار دیگر به راه مارکسیزم و اندیشه‌ی مائو باور پیدا کنید و شعله‌ی ای‌ها را با انجوغرای، دل دادن به سفارتخانه‌های غربی و فند و مدالگیری نشرمانید، ما با شما متحد شده، بهتر از تنهایی، قادر به تشکیل حزب کمونیست افغانستان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین میشویم. این شما هستید که سالها به هر کسی چپ و راست حمله میکنید، اما بالاخره بر قدوم جاسوسانی چون سیستمی و مسعود فارانی بوسه میگذارید و آبروی شعله‌ی ای‌ها را با چتلی تان برابر میسازید.

زمانیکه جاپان به چین حمله برد و بخشی از آن کشور را به اشغال خود در آورد، مائو رهبر کبیر پرولتاریای جهان و پیشوای جنبش شعله‌ی ای کشور ما به صراحت نوشت که با جاپان متجاوز باید با گلوله رویرو شد، آنانیکه در داخل کشور کوچکترین چراغ سبزی به جاپانی‌ها نشان دهند، خاین به ملت و انقلاب چین بوده و باید یکجا با جاپانی‌ها سرنگون شوند. وی همچنان خاطر نشان ساخت، هر امپریالیستی که در کنار جاپان بایستد و از او حمایت کند، جزء دشمنان مردم چین است و آنانیکه زیر هر اسمی در مقابل متجاوزان بایستند، دوستان مردم چین بوده، از مبارزه شان باید حمایت کرد. حال وضعیت آنزمان چین و امروز افغانستان را مقایسه کنیم. همانگونه که در آنزمان جاپان دشمن درجه یک مردم چین بود، امروز امریکا دشمن درجه اول مردم افغانستان بوده و همانگونه که ایتالیا در آنزمان متحد نزدیک جاپان و دشمن خلق چین به حساب می‌آمد، امروز متحد

و همدست مستقیم امریکا بوده و جزئی از دشمنان مردم افغانستان است، و آیا شما با این مقایسه موافق هستید یا خیر؟ آیا از امریکا و ایتالیا مدال گرفتن را خیانت به این تئوری ها نمیدانید؟

آقای حامی! تا حال هیچکدام تان جز چند کلی گویی و پنهان کردن واقعیت و خاک زدن به چشم انقلابیون چه چیزی را واضح ساخته اید؟ چرا شما عوض توضیح دادن به سؤالات مردم، دشنام می‌دهید؟ اگر قرار است از تضاد میان امپریالیست ها و جنگسالاران استفاده کنید، اول می‌روید و در کنار امپریالیست ها می‌ایستید و بعد آنان را تشویق به محاکمه جنگسالاران مینمائید؟ اگر گیریم که میان آن دو دشمن (اشغالگران و جنگسالاران) اختلاف تا جایی اوج گرفت که مثلاً یکی برای حذف دیگری برخیزد، در آن وقت از نظر شما دشمن درجه اول و دوم را چطور تشخیص می‌دهید، آیا اشغالگران، مخصوصاً امریکایی ها دشمن درجه یک اند یا جنگسالاران؟ مردم می‌خواهند که شما این بحث را با این روشنی بیان کنید. نه اینکه فوراً فریاد تان به آسمان برسد که «اسطوره ملی» ما را توهین کرده و ما را افشاء نموده اید. اما ما می‌فهمیم که شما قادر به چنین توضیحی نیستید، زیرا در آنصورت باید خود را محکوم نمائید و آن وقت «امام» مریض شما، پوست تان را خواهد کند. چون او تصمیم گرفته که تا زنده است، فاشیزم مریض فردی خود را بر شما اعمال دارد و شما بدون هیچ مثنی و برنامه فقط پیروان میمونی خیالات او باشید. اما آقای حامی درین مورد یکبار شهادت به خرج دهید و به جواب روشن این پرسش ها بپردازید و در آخر هرچه دلتان خواست دشنام های لچکانه تانرا به عنوان میراثدار اصیل منش لومپنانه رهبر تان، نثار ما سازید.

حامی زمانی خود را بی بی آب می‌سازد که در دفاع از انسان مفلوکی چون سیستانی مینویسد: «آیا لمبه نمیداند که بسیاری از افراد جامعه زیر سیطره حزب بر سر اقتدار طوری تحت فشار و اجبار قرار می‌گرفتند که مجبور میشدند، برای حفظ جان و حیات خود یا به عضویت حزب حاکم در آیند و یا به سوی بخش هایی از حاکمیت رانده شوند که خطر کمتری آنان را تهدید کند». اگر رهبران صف اولی حامی نیز درین مورد با او موافق باشند، واقعاً که این کُنده تا چه اندازه ای شاریده که برای دفاع از مفلوکی مثل سیستانی، شهدای شعله ای را به تحقیر می‌گیرند. از نظر آقای حامی هر انسان پستی که با هر ذلتی تن به خفت داده و در خدمت متجاوزان روسی و خلقی- پرچمی قرار گرفته، اما سر را بچ کرده، کار بسیار «هوشیارانه» و «انقلابی» انجام داده است!! و به این صورت مجیدها، لهیب ها، یاری ها، محسن ها، رستاخیزها و بهمن ها که بر استوای دفاع از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون قرار گرفتند، بیرق رزم شعله ای را بر بلند کوهستان شهادت تاریخ به اهتزاز ابدی نگهداشتند و متجاوزان و مزدوران شان را با اهدای خون خود خوار و ذلیل ساختند، کار «احمقانه» و نادرستی انجام داده و برای بچ کردن سر باید به شاگردی سیستانی، حامی و امام مریض او مینشستند و برای این زنده ماندن باید عضویت شورای انقلابی

پرچمی- خلقی ها را قبول میکردند که امروز مانند محترم اکادمیسین سیستانی صاحب جور و تیار میماندند و به تمجید «اسطوره ملی» آقای حامی میپرداختند!! از نظر آقای حامی باید واصل باختری هوشیارترین آدمی بوده باشد که این کار را از همان اول انجام داد و حال شکر زنده و سلامت زندگی میکند و چون دروازه صدور برگه «وجدان» یابی «شیرزن» ما هم باز است و برای رسیدن به چنین جایی برای واصل باختری نیز یک گام باقیمانده و زیراب و پدram هم اگر در توصیف این «اسطوره» بنویسند، حتماً به چنان برگه ای دست خواهند یافت!!

آیا کسی که در عمر خود یکروز شعله ای بوده باشد و کوچکترین احساسی ازین دلاوران جانبخته در سینه داشته باشد، از خواندن چنین جملات پست و ننگینی، از کسی که برای دفاع از مدال های امپریالیستی به «تضاد» و «دیالکتیک» رهبران بزرگ مارکسیزم پناه میبرد، خجالت نمیکشد؟ اما نه خیر آقای حامی، شما هرچه تلاش کنید و از سیستانی چهره معصومی که تا حال کسی را به گل نزده، ترسیم نمائید، قادر نمیشوید بر اسنادی که ماهیت اصلی این موجود را بیوشاند خاک بیاشید. سیستانی چون تمام وطنفروشان دیگر نه به خاطر بچ کردن سر بلکه به خاطر خدمت به رژیم دلخواهش به این صف پیوسته است. آنانیکه فقط برای بچ نمودن سر در زیر پر و بال رژیم خوابیده بودند، نه در «حقیقت انقلاب ثور» قلمزنی داشته، نه لقب عق آور اکادمیسین را از مزدوران روسی قاپیده، نه گاهی نجیب گاو در سخنرانی هایش به تمجید از او نام برده و نه از خاد معاش گرفته و نه به دروازه شورای انقلابی راه یافته و بالاخره نه به تصحیح کتابهای معارف رژیم قدمی بلند کرده، در حالیکه سیستانی شما تمام این چتلی ها را با کام و حلقومش چشیده و در تمام این عرصه ها فعال و با رده های بالایی قدرت ایل و غیل شده و ازین طریق به سفرها و چکرهای بسیاری دست یافته است و به همین خاطر در روزهای اولی که او به خارج رفت و برای رد پا گم کردن شروع به نوشته هایی علیه رژیم نجیب نمود، سه تن از پرچمی ها نزدش رفته و به صراحت برایش اعلان نمودند: «تا دیروز که چتلی های ما را میخوردی، ترا مزه میداد و حال ما را بد میگوئی، که اگر خاموش نشوی و دهانت را نبندی تمام اسناد استخباراتی ترا افشاء مینمائیم». به این گونه او مدتها موش شد و لب نمی جنباند تا اینکه پناه گاه ملالی جویا را یافت و حال از آن سوراخ، شعله ای ها را توهین و تحقیر میکند. به این خاطر پیروان جنبش کبیر شعله ای افغانستان قسم خورده اند که روزی در یک دادگاه شعله ای از این مفلوک بازپرسی خواهند کرد.

سیستانی که یکی از جاسوسان «کاگی بی» بود، در بمباران قریه ابایی اش (قریه نوده ولایت فراه) که در آن انجنیر عزیز یکی از کادرهای رهبری و یکی از قومندانان ساما و قومندان جبهه فراه با هشت تن دیگر به شهادت رسیدند، نیز دست داشت. اسناد آرشیوی که از امنیت به بیرون درز کرده، نشان میدهند که در آن زمان مکتوبی از سوی ریاست مبارزه با باتدتیزم خاد به ریاست

هفت آن که سیستانی از آن طریق معاش میگرفت، به تمجید از همکاری های این جاسوس فرستاده شده و خواهان ازدیاد امتیازات مادی او گردیده است که ما به موقعش این مکاتیب را چاپ خواهیم کرد. این جرثومه استخباراتی با چنان اعمال و ظنفروشانه باز هم سکوت نکرده و اینک مبارزان شعله ای را به تیر دشنام و ناسزاهای لچکانه میبندد و با چنان لکه های خونی که از شعله ای ها بر دامن دارد، باز هم قذبلندک می نماید، لذا طوری که در بالا آمد، انقلابیون بر قسم شان استوار خواهند ماند و الی که او تا ابد در خارج بماند و در همانجا بیوسد و بمیرد و انقلابیون را به او دسترسی پیدا نشود که اگر به این سو سری کشید و در خشتک حامیانش هم پنهان شد، باز هم ما را با او حساب و کتابی خواهد بود.

تعجب ما وقتی بر خفت نویسی های حامی افزود میگردد که مینویسد: «بگذریم از اینکه، پس از خروج ارتش روسیه از کشور ما مسأله حمایت از رژیم نجیب و یا ایستادن در کنار تنظیم های جهادی، خود قابل مکث و بحث میباشد» وی این جمله را در درون مقداری از ارشادات فلسفی طوری بیان میکند که نباید، دشمنان دیروز را امروز هم دشمن گرفت و به این ترتیب دشمن دیروزی میتواند دوست امروزی باشد و بر طبق این فلسفه است که آقای سیستانی با تمام و ظنفروشی هایش دوست امروز رهبران حامی شده و لابد ساختن «جبهه ملی-دموکرات» با پرچمی ها نیز توسط صف اولی های آقای حامی بر طبق این ارشادات بوده است. نه خیر آقای حامی، اول اینکه هیچ انقلابی شعله ای در زمان خروج ارتش روسیه درین مورد که در کنار نجیب و یا جهادی ها بایستند، مکثی نداشتند. به همان پیمانانه که رهبران دولت نجیب و ظنفروش و قابل محاکمه و تیرباران بودند، رهبران جهادی نیز به همان پیمانانه ضد مردمی و و ظنفروش بودند، معلوم نیست که در آن زمان کدام «انقلابی» بی وجدان این «مکث» را به حامی گفته بوده که خوب است چهره آنرا افشاء نماید. رهبران هر دو جریان همسان بر اشغال سر مانده و میبینیم که امروز با هم جان و جگر اند. اما انقلابیون در آن زمان حساب صفوف این جریان های بی ناموس را با صفوف آنها کاملاً جدا ساخته، فرق بین اعضای عادی و اعضای شورای انقلابی آنها را واضح نموده بودند. انقلابیون در هر زمانی باید مشی خود را در قبال دوستان و دشمنان خلق مشخص کنند. امروز هم دشمنان ما روشن اند و هر که کوچکترین تمکینی در برابر اشغالگران بکند و تمام تلاش خود را در رفع اشغال کشور و تدارک برای مبارزه مسلحانه متمرکز نسازد، جز خاین و و ظنفروش چه بوده میتواند؟ چیزیکه در زمان شکست روسها در افغانستان کاملاً روشن بود، طوریکه حالا هم روشن میباشد، اشغالگر اشغالگر است و این ماهیت را نمیتوان با هیچ مدالی تغییر داد.

آقای حامی درین نوشته بر موسوی و نورانی سخت عصبانی است و بعد از درجه بندی امامت آن دو با همان روش و منش لومپنانه امام خود که در بیان لچکانه شهره آفاق است، چنان شوریده که گویی در جاهای حساسش ازین ها زخم چشیده باشد. او این طور مینویسد: «خانم لمبه! رابطه نشریه «پیشرو» را با داد نورانی ما نه میدانیم و نه هم می‌خواهیم درین رابطه چیزی بدانیم. افشاءگری درین رابطه را می‌گذاریم به دوش جاسوسانی که نام اصلی افراد و اشخاص را در رابطه به نشرات و جنبشهای «چپ» در سایت ها و انتشارات شان برملا می‌سازند». اینکه موسوی و داد نورانی درین مورد چیزی خواهند نوشت و یا خیر مربوط خود شان است، اما آنچه تا حال دیده ایم، اینان به این دشنام ها که بیشتر از باد الاغ برایشان ارزش ندارد، نه تنها نوشته ای درسایت ها نداده که جز یکبار وقتی رهبران آقای حامی، اتهام پول گرفتن از جاوید لودین را با ۲۵۰ صفحه دشنام لچکانه در برابر داد نورانی در کابل پرس مطرح کردند، او با اینکه تمام آنها را جملات روسپی و بی ارزش نامید، گفت که نمی‌خواهد درین سایت بنویسد که سیافی ها از آن سود ببرند و بعد توضیح کوتاهی داد که چگونه اکرام جلال زاده، داکتر مسعود متین و انجنیر واسع به عنوان کمیته رهبری حزب همبستگی - یکی از احزاب رسمی رژیم پوشالی کابل- و نشریه روزگاران از او خواستند تا این پول ها را از دفتر کرزی به دست بیاورد و بعد ماهانه آنرا به انجنیر واسع تحویل داده، چیزیکه این سه تن با سکوت مرگباری آنرا پذیرفتند و بعد متوجه شدند که با زدن چنان اتهامی بر نورانی در حقیقت بر خود عریضه کرده اند. اما اینکه موسوی و نورانی چقدر به جواب اخیر حامی خواهند پرداخت، به خود شان رابطه می‌گیرد، مگر آنچه درین نوشته ما باید به آنها اشاره کنیم، بعد از مروری بر افشاءگری های حامی، به آنها خواهیم پرداخت، با وجودیکه آقای حامی مینویسد که «نمی‌خواهد جاسوسی کند» و نام کسی را درین جا ذکر نماید!! اما در سه صفحه این نوشته پیوسته اینطور مینویسد: «رهبر شماره یک شما با وجود آنکه میداند که نورانی سهیل شده به شکرانگی آپارتمان «مکروریانی» همان مرتد بیشرمی است که شب و روزش در رنگ آمیزی برنامه های تلویزیونی رژیم پوشالی تلاش میکند، کسی که دل از انقلاب و اندیشه به آسانی کند ولی از شهرت طلبی و همه روزه سر و کله پیدا بودنش در رادیو و تلویزیون ها به عنوان «کارشناس امور سیاسی» دل کنده نتوانست، کسی که به خاطر جلب الطاف رژیم در میز گرد ها به خوشرقصی می‌پردازد و برای جلب عنایت خانواده رئیس جمهور به جای زنگ و جامن از چین کرزی استفاده می‌جوید، باز هم مقالات چپ مرتد را در سایتش انتشار می‌دهد». در جای دیگر «مردم روسپی سیاسی که ... همگان را مانند خودش «چپنکی» فکر میکند، بخوبی می‌شناسند» و باز در جای دیگر «رابطه نشریه «پیشرو» را با دادنورانی ما نه میدانیم و نه هم می‌خواهیم درین رابطه چیزی مطرح

نمائیم» و باز هم «منتها سوآلی که مطرح میشود، اینست که، این رابطه را شما از رهبر شماره دوی سیاسی تان دادخان نورانی دستور گرفته اید، افشاء کرده اید و یا از جای دیگر...».

درین جا معلوم نیست که اگر مثلاً حامی تصمیم میگرفت تا جاسوسی و افشاءگری کند و نام بنویسد، چه مینوشت؟ آیا این همه داد نورانی و موسوی نوشتن و بعد درجه امامت شانرا ذکر کردن از نظر حامی غیر از افشاءگری چه چیزی میباشد؟ تا جائیکه ما اطلاع داریم، نورانی به طور علنی زندگی دارد و بر فرق نشریه پیشرو هم نامش نوشته است و باید در جایی هم زندگی کند، این جا میتواند مکروریان سوم و چهارم و یا هم شاداب ظفر باشد (نورانی میتواند با کار و آبله دستش چون شیر مادر هر چی برای زندگی ضرورت داشته باشد تهیه کند و تا جائیکه ما معلومات داریم او نزد هیچ جاسوس و اشغالگری گردن خم نکرده و در چاپی و مشتمالی هم هیچگونه تخصصی ندارد که با چنان پولهای سخیف و بی ناموسانه به پستی زندگی کند و دهها اپارتمان در مکروریان و نقاط دیگر شهر کابل بخرد)، مفهوم نام نویسی افشاءگری را حامی و رهبران سرخم و تحکم پذیر او که به امام فاشیست و دیوانه ای اقتدا دارند، صرف برای خود محفوظ داشته و همیشه خود را آدم های بسیار مهم جلوه داده و پنهان بودن نام های شان را با چنان قداستی پیچانده و این سرگین های بی ارزش را چنان مهم جلوه میدهند که گویی تمام شبکه های استخباراتی دنیا به دنبال اینان سرگردان اند و اما به خود اجازه میدهند که نام و نشان دیگران را با هرگونه کلماتی که دل شان بخواهند بیاورند. این دیگر روسپی فکری اینان است که برای ما به اندازه نیم پشقل ارزش ندارد. در حالیکه برای خود اجازه بیان هر نام و آدرس و افشاءگری و درجه بندی را میدهند و بی پروا و بیدریغ هرگونه دلشان بخواهد مینویسند، اما اگر در جایی ازین بادهای گنده نامی برده شد، چنان هیاهو و خاکباد راه میاندازند که گویی همین فردا انقلاب پرولتری فرو میریزد و لنین های زمان با خطر مواجه میگردند. از نظر ما نورانی آدم پت و پنهانی نیست (با وجودی که یکی از همین مدالگیران در مطلبی در کابل پریس نوشته بود که نورانی، پاغر و دردی یک نفر می باشد و به زعم خودش نخواستہ بود که افشاءگری بکند!) ، همانگونه که آقایان جلالزاده، انجنیر واسع، داکتر متین و صف اولی های دیگر تانرا همه میشناسند و درین چند سال دهها بار بر صفحات رسانه ها ظاهر شده که خوب است شما به عنوان متخصصان مشتمالی، چاپی و زنگ و جامن تشخیص بدهید که ظهور آنان به کدام گونه بوده است.

اگر قرار است که ظاهر شدن در رسانه های دولتی و غیر دولتی در افغانستان به مفهوم خوشرقصی و زنگ و جامن پوشیدن باشد، آقای حامی، همین «اسطوره» خودت چرا این زنگ و جامن را هزار بار در تلویزیون طلوع، تلویزیون دولتی، رادیو بی بی سی، رادیو آزادی، سی ان ان، تلویزیون دوستم بای، بیات خان و دهها رسانه دیگر داخلی و غربی میپوشد؟ آیا مثلاً رقص او

با نورانی فرق دارد؟ مگر فراموش کرده ای که همین انجنیر واسع تو در تلویزیون دولتی چارزانو ننشست و چون بُز یخزده حین صحبت دهانش کلی گک نشده بود؟ و اگر آدم بی جرئت و ناتوانی نمیبود، بعد از آنکه مسؤولیت نشریه روزگاران را گرفت و به تبلیغ اردوی پوشالی به خاطر چند دالر ننگ تاریخ را بر رخسارگان زردش نشانده، او را صد بار، چارنعل به این «زنگ و جامن» نمی فرستادند؟ همین جلالزاده تو در تالار وزارت اطلاعات و فرهنگ در کنار سیاف، ربانی، پدرام، زریاب و دهها خاین و جنایتکار دیگر در بحث «مسأله ملی» این وزارت شرکت نداشت و سخنرانی های او را که پیوسته از زریاب نقل و قول میکرد، در تلویزیون دولتی پخش نکرد؟ آیا او با زنگی که درین تلویزیون بسته بود، جامن هم داشت یا بی جامن میرقصید؟ داکتر مسعود متین چطور؟ چندی پیش بحث او را در مورد زبان که با بیسوادی کامل نه تنها چیزی برای گفتن نداشت بلکه بینی همه را برید، بحثی که کثافتاتی چون زریاب و پرتو نادری از یکسو و کریم خرم از سوی دیگر آنرا برای بر آورده ساختن امیال کثیف شان به راه انداخته بودند، در تلویزیون طلوع که زیر اداره مستقیم سفارت امریکا قرار دارد، حضور و شرکت نداشت؟ او چگونه میرقصید با جامن و یا بدون جامن؟

شما آقای حامی، چرا بر این «انقلابیون» علنی (و اوایلا راه نیندازید که این قدیس ها را افشاء کرده اید) به خاطر شرکت در این رسانه ها هیچ انتقادی ندارید؟ این درحالیکه نورانی با تمام تلاش های این کثافات حاضر نشد در بحث زبان شرکت کند و بعد طی مقاله ای در مورد ماهیت این بحث و اینکه دو طرف این دعوا چگونه میخواهند مردم را از فکر کردن به وظایف اصلی شان که همانا رفع اشغال و تجاوز است، به دور نگهدارند، نوشت که مورد تأیید بسیاری از انقلابیون غیر مدالگیر قرار گرفت، چیزی که فقط باید امامان سیاسی تو خجالت میکشیدند و بر رخسار شان چتلی میمالیدند.

آقای حامی علاوه بر اینکه از نویسنده های روسپی و دروغگوست، چون با روش لومپانه مینویسد، تا دل امام لومپن تر از خودش را خوش بسازد، این را فراموش کرده که امام سیاسی درجه اولش سالها هست و بود او را بر نشرات پاکستانی رقصانده و فقط آی اس آی بود که ازین قامت ها بر این نشرات لذت میبرد. روزنامه وحدت، جنگ، مشرق، پریس کلب پشاور و لاهور و غیره را آقای حامی از یاد برده ای؟ اگر از یاد برده ای، آقای جلال زاده و دیگران فراموش نکرده اند و ببین که در آن ها هم زنگ و جامن می یابی یا خیر؟ اینکه سر لاف آمدید، زمین و زمان را به هم میدوزید، اما گاه در برابر همین مطبوعات بی کیفیت و بی ماهیت و مخصوصاً در برابر بعضی از ژورنالیست های لومپن که باید چون سگ چخ شوند، چنان خود را زرد کرده میبازید که به

چاپلوسی رو آورده، از چنین ژورنالیست هایی شیر میتراشید. این ها چیزهای عملی است که نمیشود با لاف و پتاق آنرا کتمان کرد.

اینکه نوشته اید که «نورانی دل از انقلاب و اندیشه به آسانی کند» باید خودش پاسخ بدهد که از کدام انقلاب و اندیشه دل برکنده است، و همچنان در جای دیگر پرسیده اید که نورانی چه اشتباهی کرده و در کجا از خود انتقاد نموده است که این هم مربوط خودش میشود. اما آنچه مربوط ماست اینست که اگر اندیشه ای که در زیر پای اشغالگران به خاطر گرفتن مدالی قربانی گردد، امام متخصص تو و زلفه مشتمالی و چاپی نمودن سر جاسوس ها را به خاطر به دست آوردن دالر صادر نماید، تمام انقلابیون را ماموران انجو بسازد، رهبری فاشیستی فردی با کثیف ترین مناسبات خانوادگی را در جمع حاکم بسازد، عوض تجاوز، به ابداع تئوری مداخله بپردازد، با هر چه سفارتخانه های اشغالگران ملک ماست، جان جانی و دست به گردن گردد، به اندیشه، انقلاب و کار انقلابی پشت کند، مرجع «دادخواهی» مردم را یوناما معرفی نماید و غیره. پس آیا شما از همه پیشتر به چنین انقلاب و اندیشه ای پشت کرده اید یا مثلاً نورانی؟ کدام یک ازین ها غلط است؟ لطفاً بدون عصبیت و دادن شعار یکی ازین ها را رد نمائید. اما در مورد اینکه نورانی چه اشتباهی کرد و در کجا انتقاد از خود نمود تا جائیکه به ما معلوم است، نورانی از شرکت در سازمانی چون حزب همبستگی که بی شباهت به پوقانه ای مملو از باد الاغ نبود و همچنان دفاع از کرزی در انتخابات اول ریاست جمهوری را در چند جا از خود انتقاد کرده که از نظر ما چیزی جز شهادت یک نفر انقلابی بوده نمیتواند.

در جای دیگری باز هم حامی در رابطه به شرکت نورانی در بحث های انتخابات مینویسد که «شما میتوانید یکی از آخرین تبارزهای انقلابی او را (نورانی) در دفاع از کرزی در رابطه با انتخابات به مثابه «کارشناس امور سیاسی» از گردانندگان تلویزیون های افغانستان طالب شوید»، در صورتیکه حامی نویسنده ای حداقل شرافتمندی میبود، با نوشتن چنین کذبی باید گفته میشد که «بر شرف این دروغگوی چشمپاره لعنت». تا جائیکه ما مطبوعات افغانستان را تعقیب کرده و هر نوع نادقتی و کلی گویی عمدی را معادل بیشرافتی میدانیم، باید گفت که نورانی خود حق دارد در برابر این اتهامات از خود دفاع کند، اما آنچه باز هم مربوط ماست اینست که نورانی فقط در یک برنامه انتخاباتی تلویزیون آریانا یکجا با ستانکرزی به گردانندگی نصیر فیاض شرکت کرد و اولین چیزی که گفت این بود که «این انتخابات پوشالی، مخصوصاً زیر اشغال نه تنها هیچ دردی را دوا کرده نمیتواند که بیشتر به چشم مردم افغانستان خاک پاشیده میشود». به مجرد این موضعگیری، گرداننده هاج و واج ماند و تا آخر قادر به جمع و جور کردن بحثش نشد. اما صحبت ما درین مورد با شما این است که مگر شما مخالف این انتخابات هستید که حال نورانی را در دفاع از انتخابات متهم

میکنید؟ این هم نمونه دیگری از چشمپارگی های آشکار آقای حامی است، چون جوابش را به تلویزیون آریانا آوردیم. اما باز هم آنچه مربوط ما میشود اینکه قبل از به راه افتادن انتخابات جزوه ای را زیر عنوان «انتخابات زیر اشغال را تحریم کنیم» منتشر ساختیم و در آن با استناد به تجربیات بلشویک ها، انقلابیون چینی و شعله جاویدی ثابت ساختیم که زیر هر اسم و رسم و هر توجیهی شرکت درین انتخابات، مهر تائید گذاشتن بر اشغال کشور ما میباشد. اما شما طی اعلامیه ای بدون مخالفت با اصل انتخابات، فقط در لست کاندیدان از شرکت چند تن درین انتخابات شکایت و گله کردید که اینان را خوش نداریم و ضمن اینکه به اصل برگزاری انتخابات کوچکترین اعتراضی نداشتید، برای شرکت در انتخابات شوراهای ولایتی چنان سگ دوی کردید که یکی از «کادر» های شما در یکی از ولایاتی که بالاخره حداقل با یک تن به شرکت در شورای ولایتی شرفیاب شدید، به صراحت اعلان کرد که «کار برای شرکت درین انتخابات کار دموکراتیک تشکیلاتی ماست» و با سبکسری و بیسوادی خاصی گفت که مگر بلشویک ها در دوما شرکت نکردند!! مگر شما تصویر یکی از کاندیدان شورای ولایتی پایتخت را دست به دست نمیگشتانید که به این کاندید رأی بدهید؟ پس مخالفت شما با شرکت درین انتخابات چیست که دیگران را مثلاً به خاطر حرف زدن درین مورد محکوم میکنید؟

رهبران آقای حامی سالها بر روی سنج رسانه ها ایستاده و صحبت کرده اند و «شیرزن» او همین اکنون به این کار مصروف است و وی درحالیکه تمامی این کارها را برای رهبران خود درست، به جا و انقلابی میداند، اما برای دیگران آنرا زنگ و جامن مینامد. شما به عنوان پادوان انتخابات شوراهای ولایتی که چیزی بالاتر از چتلی های انتخابات زیر اشغال نیست، از شرق تا غرب کشور با تمام قوا هم در دفعه قبل و هم همین چند ماه قبل سگ دوی کردید و از همین حالا جلسات شرکت در انتخابات پارلمانی را برگزار مینمائید و برای هر لومپنی به خاطر جمع آوری کارت دست تانرا دراز میکنید، اما دیگران را با اینکه در عمل هزار بار آنچه در تئوری قبول دارند، همانطور عمل میکنند، محکوم میکنید و این چیزی بالاتر از اپورتونیزم، که فاحشگی سیاسی است. ما از تئوریسن چپ (حامی خان) میخواهیم که این کار رهبران خود را چگونه ارزیابی میکند؟ آیا شرکت در انتخابات شوراهای ولایتی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه عملی به شدت پست و ضد انقلابی است و یا اظهار نظر و محکوم کردن چنین انتخاباتی در رسانه ها؟ شما هر دو کار را نکرده اید که اگر نه، اجازه بدهید با فکت و سند انکار ناپذیر آنها را تشریح نمائیم. اما اگر بدون اتهام زنی همانطوریکه ما شما را منحرف و مدالگیر نام نهاده و دلایل این انحراف را به زلالی آفتاب ذکر کرده ایم، شما هم در اصول چیزی بر ما وارد میدانید، به صورت مشخص ارائه دارید که مثلاً به کجای مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائو پشت کرده و خلاف آن عمل نموده ایم. تا حال هر آنچه یاسر،

مصباح، حامی، جلال زاده، واسع، داکتر متین و دیگران نوشته اند، فقط دشنام و اتهام بوده است، اما چیزی که از لحاظ اصول عدول ما را از اندیشه کمونیستی نشان دهید، یک کلمه هم نیاورده اند. آقای حامی! اگر ملیون بار اداهای چپ انقلابی بکنید و دزدکی از آثار مائو کلی گویی هایی را برای برائت تان بیاورید، اما بالاخره نگوئید که آیا انجورایی، مدالگیری، سفارت روی، دادخواهی انجمنی، سگدوی انتخاباتی و حمایت اشغالگران را دفاع از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائو یا مخالف آن میدانید، نمیتوانیم به کار شما کاری نداشته باشیم و اگر بی هیچ کلی گویی آنرا با تئوری های تضاد و دیالکتیک تشریح ننمایید، قادر به قناعت دادن خسی هم نخواهید شد. این سؤاها نزد همه انقلابیون شعله ای چنانچه آقای پولاد نیز آنها را مطرح ساخته، به جای خود باقی خواهند ماند و ما نمیتوانیم از این همه انحراف ها، لغزش ها و گناهان ضد انقلابی تان چشم ببوشیم، این اصالت ماست و لگد ماندن بر این وظیفه را در حکم ارتداد خود میدانیم.